

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث به این جا رسید که اگر قائل بشویم به این که مقصود از باطل و حق، همان حق و
باطل واقعی است و در عرف هم تبدل و تحولی در این دو واژه پیدا نشده، پس «لا تَأْكُلُوا
أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» (نساء/29) یعنی آن که باطل است؛ یعنی باطل واقعی است دیگه؛
نه با قید واقعی؛ یعنی ما هو بحمل الشایع باطل واقعی، قهراً به نقطه مقابل هم یعنی
آن چه که حق واقعی هم هست شارع ترخیص دارد و چون مخاطب عرف هست پس
معلوم می‌شود و خودش بیانی ندارد برای تشخیص مصادیق، و راهی قرار نداده برای
تشخیص مصادیق، معلوم می‌شود فهم عرف را در تشخیص مصادیق حجت قرار داده،
خب بر این مسئله بعض مناقشاتی که این حرف را بخواهیم بزنیم باز هست. یک مناقشه
این هست که خب شما این که می‌گویید حجت قرار داده این نسبت به معاصرین خودش
راه دارد که به اطلاق مقامی بگوییم بله، کشف می‌کنیم که حجت قرار داده؛ ولیکن نسبت
به غیر معاصرین؛ آن به چه دلیل؟ بلکه بعضی فرمودند محتمل نیست شارع نظر عرف را
علی‌الاطلاق معتبر بداند. زیرا لازمه اش این است که اگر در زمان تشریع عرف چیزی را
سبب نداند مثل حق پیشه و حق اختراع، مثلاً حق تألیف و بعداً سبب بداند، آن موقع سبب
نمی‌دانسته؛ بعداً سبب بداند چون عرف می‌گوید این حق؟؟ شریعت دچار تغییر شود زیرا
که، زیرا لازمه آن سخن این است که شارع هم در برهه اول آن را سبب نداند، شارع هم
در برهه اول سبب نداند و در برهه دوم سبب بداند.

س: این عبارت از کیست؟

ج: بله، این همین جزوه‌ای است که این‌ها بعداً ان شاء الله جزو آن کتاب بنا است بشود
در...، حالا این را، این بخش آن را زحمت کشیدند نوشتند. ما این را هم بحث می‌کنیم که
چکش‌کاری بشود خود این هم و...، بلکه حتی اگر چیزی در زمان تشریع موضوع نداشته
باشد و نظر نداشتن عرف از باب سالبه به انتفاء موضوع باشد، اصلاً نبوده، مثل همین
بانک‌ها و شرکت‌ها؛ اصلاً نبوده، حالا تألیف و اختراع و این‌ها بوده؛ ولی حق تألیف، حق
اختراع آن موقع ...، ولی خب یک چیزهایی اصلاً موضوع نداشته آن موقع، چیزهایی که
اصلاً جدید است. باز اگر عرف امروز چیزی مثل عقد بیمه را سبب دانست و نظرش در
چند سال آینده تغییر نمود و دیگر آن را سبب ندانست باز نمی‌شود ملتزم شد که در زمان
اول معامله آن شرعاً نافذ و در زمان دوم باطل است. چون یک تغییری در احکام شریعت
که نیست این جوری. با این بیان روشن می‌شود که حتی اگر حق و باطل را در آیه به معنی
حق و باطل عرفی بدانیم و اطلاقات را شامل مصادیق مستحدث هم بدانیم باز نمی‌شود

گفت هر سببی را که عرف حق می‌داند، شارع معتبر می‌داند. زیرا معلوم است که نظر عرف موضوعیت ندارد. و حتی اگر شارع در خطاب بگوید هر سبب حق عرفی مجوز اکل مال است باز نظر عرف را راهی برای کشف نظر شارع دانسته و اگر نظر عرف متبع باشد این امر مستلزم این است که در موارد تغییر نظر عرف؛ شارع دو نظر مخالف داشته باشد. این که از توی این مثلاً دوتا مطلب هم، یک مطلب دارد. یکی این که اطلاق مقامی مال معاصرین است، مال غیرمعاصرین را شامل نمی‌شود. در معاصرین هم باز مشکل است گفتنش، چون باز تغییر شریعت در آن ایجاد می‌شود. مثلاً یک چیزی حق، عرف می‌گوید این حق است در زمان مثلاً بدو اسلام یا زمان ائمه متقدم علیهم السلام، در زمان ائمه متأخر که مثلاً دویست سال حالا گذشته ولی هنوز زمان شارع هستند در بین مردم. مثلاً زمان حضرت هادی علیه السلام، حضرت عسکری علیه السلام ...

س:؟؟

ج: خب نمی‌دانند آن‌ها این را حق ...

س:؟؟

ج: آن وقت شارع بگویم آن موقع معامله را درست می‌دانسته، الان معامله را باطل می‌داند.

س: این کار از همین جهت قبح دارد؟ می‌خواهد، مدعی فقط ادعا دارد از همین جهت قبح دارد یا

ج: قبح؟ چی؟

س: یعنی می‌خواهم بگویم که این یک جهتش هست که شارع نظرش تغییر نکند، یک جهت هم این است که شارع تابع عرف باشد که این خودش یک ملاک دیگری برایش ...

ج: بله، کأنه تابع عرف بودن و این خیلی مستبعد است.

س: دوتا جهت هست. قبول دارید؟ یک جهت تبدیل نظر شارع یک جهت قبح است. یکی هم ماسوای آن همان که شارع تابع عرف باشد. نظر به تغییر نمی‌کنیم. این تبعیت شارع از عرف، دنباله‌روی عرف بودن؛ این خودش یک جهت دیگری برای قابلیت؟؟

ج: خب، این شبهه‌ای است که این‌جا وجود دارد. حالا پس ولو این که شما بگویید حق، یعنی حق واقعی، باطل یعنی باطل واقعی، ولی این‌ها را طریق قرار داده این شبهه دارد مطلقاً، اگر هم بگویید حق عرفی؛ حق یعنی قید عرفی دارد حالا به یکی در دو معنا؟؟ باز آن مشکله را دارد. مشکله‌ای که تبدیل ایجاد می‌شود اگر عرف عوض شود. جوابی که حالا داده شده در این جزوه؛ این است که گفتند اشکالی ندارد شارع نظر عرف حتی عرف مستحدث را معتبر بداند و این مستلزم تغییر و تبدیل در نظر شارع نیست. توضیح مطلب این که در مواردی که در عرف مستحدث حقی پذیرفته می‌شود دو فرض دارد.

فرض اول این است که در زمان شارع یک ارتکازی، یک فهم عرفی بوده که مخالف مستحدث است. آن که معاصر شارع است مخالف آن است که مستحدث است. این یک صورت. مثلاً فرض کنید جامعه جوری شده که فرهنگ مردم جامعه فعلی ما تعدد زوجات

را ناحق می‌داند، خیانت می‌داند، تعبیر می‌کنیم دیگه؛ خیانت به همسر است و فلان، ناحق است. ولی در عرف شارع در آن زمان‌ها بین مردم حق بوده، درست بوده، شارع اصلی نه‌تا داشته، شارع‌های بعد هم خب خیلی‌های‌شان تعدد داشتند. و اصلاً متعارف بوده، این چیز اینی نبوده، خب الان عرف می‌گوید این خیانت به همسر است، این فلان است، مثلاً فرض کنید اگر چنین چیزی شده باشد. این تغییر کرده، این یک صورت است.

فرض دوم این است که آن‌موقع ارتکاز مخالفی نبوده، حالا یا از جهت این‌که اصلاً موضوع نداشته و سالبه به انتفاء موضوع بوده مثل همین حق پیشه که گفتیم و نمی‌دانم با این چیزها و امثال این‌ها، و یا اگر موضوع داشته اهمیتی آن‌موقع نداشته که یک حقی، موضوع داشته؛ مثلاً تألیف بوده، نمی‌دانم اختراع بوده، چه بوده ولی ...

س: نشر و این‌ها نبوده آن زمان که بخواهند حقش را مثلاً رعایت کنند.

س: آن‌موقع استنساخ؟؟ می‌کردند ...

ج: نه، باز نشر را نه، حق تألیف ولو یکی برای خودش بیاید ...

س: استنساخ بوده ولی فروش نبوده که حق نشر برای؟؟ نشر است.

ج: نه، الان ببینید؛ حق تألیف این است که ما بدون مثلاً می‌رویم نقشه‌ای را می‌بینیم حق نداریم بدون این‌که از او اجازه بگیریم برای خودمان عین آن را بسازیم ولو نخواهیم بفروشیم. می‌گوید این تصرف در مال او است مثلاً، در چیز آن است. خب آن‌وقتی هم که بوده هر کسی یک بالاخره ادعای افراد داشتند چه و چه و چی؛ ولی اهمیت نداشته که حالا بیایند چه‌کار ...، حق بدانند و ظلم بدانند بگویند اجازه نگرفتن و امثال ذلک. خب این دو قسم.

اما در قسم اول؛ خب شارع نظر عرف را پذیرفته دیگه، معاصرش بوده حرف نزده دیگه، قهراً او را قبول کرده بنابراین نظر جدید ارزشی نخواهد داشت زیرا برخلاف شرع است. ولی در فرض دوم خب چه اشکالی دارد؟ بگویم که شارع این را قبول می‌فرماید. اختلاف هم پیش نمی‌آید که، نظر شارع بگویم عوض شده و ...، موضوع نداشته آن‌موقع، یا حالا موضوع هم داشته باشد. آن‌موقع هم بوده منتها مردم خوب توجه نداشتند و این‌جور جواب داده شد. حالا ...

عرض می‌کنم به این‌که یک چیزی این‌جا خلط شده و آن این است که ما می‌گوییم فهم عرف را اگر این‌جوری بگویم؛ فهم عرف حجت است بر آن‌ها، طریق است بر آن‌ها، اگر حجت‌ها، امارات عوض شد معنایش این نیست که نظر شارع عوض شود. نظر شارع روی حق واقعی، باطل واقعی است، مثل این‌که شارع قول فقهاء را حجت قرار داده، صد سال، دویست سال فقهاء یک‌جور فتوا می‌دادند می‌گفتند این معامله باطل است. مثلاً می‌گفتند معامله با معاطات باطل است. مشهور فقهاء نسبت؟؟ می‌گویند باطل است فرض کنید. بعد آمدند فقهاء همه گفتند درست است. هم آن قول فقهاء را شارع حجت قرار داده هم این را حجت قرار داده؛ ولی لاینتهی الا این‌که نظر شارع عوض شده. نظر شارع یکی است اما طُرق را لمصالحی، طُرق و امارات را می‌آید و می‌داند این امارات و طُرق ممکن است عوض بشود، از آن طرف می‌شود، اماره است دیگه، مجتهدین اختلاف رأی پیدا می‌کنند. ولی می‌گوید قول مجتهدین، قول متخصصین، قول اهل خُبره حجت است. آن‌که به اطلاق مقامی ما می‌فهمیم گفتیم حجت نظر عرف است. بنابراین حتی در

آن قسم اول که عرف زمان شارع مثلاً می‌گفته این غیر حق است، این باطل است. اما عرف زمان بعد می‌آید می‌گوید این حق است. این‌جا نظر شارع عوض نمی‌شود. نظر شارع درواقع همان ثابت است.

س: همان که نزد خودش است.

ج: آن‌که نزد خودش است ثابت است. اما اماره فرق کرده، آن‌ها معذورند، آن‌ها اگر خلاف ...، یا آن‌ها؛ آن اماره خلاف بوده یا این اماره خلاف است دیگر ...

س: پس آن اطلاق مقامی که فرمودید نیاز به یک تکمیل دارد تا روشن بشود. چون شما در آن‌جا فرمایش‌تان این بود این‌جور که نوشته شده که ...

ج: این‌ها عرائض بنده نیست البته ...

س: اگر غیر از این مدنظرش بود در این حالتی که همه داشتند به آن عمل می‌کردند متذکر و منبه این‌ها بود. فرمایش اطلاق مقامی آن‌جا این‌جور بود. الان باید یک جوری تغییرش بدهیم اطلاق مقامی را، شما می‌فرمودید اگر غیر از این مدنظرش بود، غیر از آن‌که عرف می‌فهمید منبهی می‌آورد. حیث این که نیاورده پس این که این‌ها دارند تشخیص می‌دهند را ...

ج: نه، ببینید؛ این‌جوری تعبیر کردیم دیگر ...

س: یک‌بار دیگر محبت بفرمایید ...

ج: این‌جوری تعبیر کردیم. گفتیم پس معلوم، حالا که چیزی نگفته معلوم می‌شود احراز و تشخیص را واگذار به عرف کرده، احراز و تشخیص را واگذار به عرف کرده؛ یعنی احراز خودشان، تشخیص خودشان را حجت قرار داده، حجت برواقع قرار داده، مثل این‌که قول مجتهدین و اهل خبره را حجت قرار داده. حالا حجت مکاتنش چه مکانتی است؟ این است که اگر مطابق با واقع در آمد واقع را تنجیز می‌کند و واقع منجز می‌شود و اگر کسی انجام نداد استحقاق عقوبت پیدا می‌کند. اگر خلاف واقع در آمد عذر است. وقتی براساس حجت انجام داده یا براساس حجت ترک کرده عذر می‌شود.

س: ببخشید؛ اطلاق مقامی شما در مورد یک من گندم، یک‌بار دیگر این‌جا می‌فرمایید که بارها در درس فرمودید.؟؟ یا می‌فرمایید یک من گندمی که گفته و عرف هم یک مقدار خاک و خاشاک توی آن قاطی می‌کند ما می‌فهمیم که همین را می‌خواسته نه این‌که ...

ج: نه این دوتا با هم فرق می‌کند، ببینید اطلاق مقامی گاهی موجب این می‌شود که ما موضوع حکم را بفهمیم پیش شارع چی هست، آن مثالی که فرمودید از آن قبیل است. گاهی اطلاق مقامی باعث می‌شود که ما طرق موضوع را کشف کنیم، بگویم طرق را همین فهم خودتان قرار بدهید نه موضوع حکم را. طریق برای آن و این‌جا این است، می‌گوییم حق واقعی، باطل واقعی را می‌گوید نهی کرده، حق واقعی را هم مرخص قرار داده. حالا حق واقعی کدام است؟ و باطل واقعی کدام است؟ می‌گوید تشخیص خودتان طریق است، حجت است. وقتی تشخیص خودمان حجت بود این معنایش این نیست که تبدل در آن پیدا می‌شود و استبعاد هم ندارد. خب این اماراتی که شارع حجت قرار داده همین‌جور است دیگر و عملاً هم در خارج می‌بینیم همین‌جور است. قرن‌ها می‌گذرد

می‌بینیم یک فتوا رایج است. مثلاً می‌گویند دیگر، می‌گویند هشتصد سال چقدر می‌گویند نجاست بئر، تنجس بئر، که فتوای شیخ طوسی قدس سره بوده و همین‌جور بعد فقهاء همین‌جور این تا می‌رسد علامه که معروف است دیگر. خب علامه آمد فتوا را عوض کرد تا رسید زمان ما مرحوم آقای خوانساری دوباره مایل شد به تنجس بئر، توی رساله‌ی عملیه‌شان ایشان احتیاط می‌کنند. آن حرف را باید، خب حالا اگر دوباره حالا این از زمان شیخ طوسی تا زمان علامه حجت برای مردم این بوده که این تنجس الماء؛ از زمان دوباره تا قرن‌ها فقهاء به این نتیجه رسیدند که لایتنجس، حالا اگر دوباره فهم مثل آقای خوانساری و فلان فقهای پیدا بشوند که فقهای که سرآمد هستند و مردم معمولاً از او تقلید می‌کنند و این‌ها، می‌گویند آقا یتنجس، خب این یعنی تبدل که پیدا نمی‌شود این‌جا در حکم شارع، در حکم واقعی. اماره هم همین است قد یختلف قد یتخلف، گاهی هم مصیب به واقع است گاهی نیست فلان نیست، در طرف چهل به واقع شارع اماره قرار می‌دهد؟؟؟

س: اماره این‌جا به معنای کاشف ناقص نیست درست است؟

ج: بله؟

س: اماره این‌جا به معنای یک طریقی است که به‌خاطر این‌که ...

ج: طریق است

س: نه به این معنا بگوییم که آقا کاشف؟؟؟ ظن‌آور هم نیستند این‌ها، یعنی کاشف از نمی‌خواهد این را یک طریقی قرار بدهد برای استکشاف رأی خودش، بلکه به جهت مثلاً یک چیزی شبیه انسداد چون راهی جز این نیست این راه را قرار داده، این‌طور باید بگوییم ..

ج: نه طریق به موضوع هم قرار داده این‌جا، حق چی هست باطل چی هست؟

س: می‌خواهید بگویید اماره به معنای کاشف ناقص است یعنی، کاشف ظنی است؟

ج: بله، حالا ظنی هم نباشد ما کار به این نداریم، به هر معنایی، این را طریق قرار داده به واقع، حالا اگر به‌خاطر ظن نوعی یا به‌خاطر ظن شخصی یا به هر چیزی مثل سایر طرق ...

س: وجه اولش را جواب می‌دهید درست. وقتی که در واقعی باشد درست است ولی تو این مقاله‌ای که؟؟؟ بود گفت که حق عرفی عرفیت هم قید است، آن را چکار می‌کنیم؟

ج: بله حالا می‌گوییم آن هم ...

اگر حق عرفی بود و این را طریق قرار داده بود، حق عرفی بود دیگر، حالا حق عرفی هم اگر گفتیم، باز حکم شارع عوض نمی‌شود مثل مکیل و موزون، موضوع؛ الحق العرفی هست، آن‌جا هم چیست؟ موضوع چیست؟ المعدود لیس فیه ربا، المکیل و الموزون فیه الرباء. خب یک زمانی همین تخم مرغ، تخم مرغ ماها که بچه بودیم معدود بود اصلاً کشیدنی نبود یک کیلو تخم مرغ نمی‌دانم فلان و این‌ها نبود، دانه‌ای بود فلذا ربا در آن نبود. پنج‌تا نمی‌دانم تخم مرغ کمتر بدهید ده‌تا تخم مرغ بگیرد اشکال ندارد. نمی‌دانم پنج‌تا تخم

کبک بدهید بیست تا سی تا تخم مرغ بگیرید اشکال ندارد آن موقع. اما الان اگر این‌ها شده کش‌ومنی، حالا هم همین‌جا در زمان واحد در زمان واحد هم فقهاء فتوای‌شان این است دیگر که منطقه به منطقه فرق می‌کند، ممکن است در یک کشور این رسم شده که معدود باشد در یک کشور موزون است یا مکیل است این‌جا اشکال دارد آن‌جا اشکال ندارد. این تغییر حکم شارع نیست، شارع حکمش رفته روی یک عنوانی که ثابت است. مصادیق، حالات‌شان عوض می‌شود.

س: قبح تبعیت هم دیگر وجود ندارد دیگر؟

ج: بله؟

س: قبح تبعیت شارع از عرف؟

ج: نه دیگر

س: آخر توی الفائق یک جوابی دادید گفتید که قبح تبعیت شارع از عرف با این دقتی که می‌گویم وجود ندارد ولیکن این مبنی بر یک تلفیقی است که عرف به آن معتقد نیست فی غایة المطاف فرمودید که قبح تبعیت از شارع در نظر او....

ج: نه باز یک حرف آخری است ببینید

س: چون دوتا قبح ...

ج: نه نه نه این....

س: قبح تبعیت را می‌گویم نه قبح

ج: بله آن حرف آخری است باز که ما مثلاً بگوییم تبعیت شارع هم مطلقاً از عرف قبیح است آن هم محل کلام است آن کبری. این حالا اصلاً این‌ها تبعیت نیست ...

س: نه من تبعیت را دارم عرض می‌کنم، توی تبعیت هم جواب می‌دهد این فرمایش شما؟

ج: نه.

س: اگر بخواهیم تبعیت را این‌طوری حل کنیم باز آن چیزی که در غایت مطاف در الفائق فرمودید که این یک تدقیقی هست که عرف به آن دقت ندارد لذا قبح وجود دارد، آن به حرف باز دوباره می‌آید. چون آن‌جا این‌طور جواب دادید گفتید با تدقیق معلوم می‌شود که تبعیت شارع از عرف نیست ولیکن این تدقیقی است که در ذهن عرف وجود ندارد لذا حکم سر جای خودش هست این‌طور فرمودید ...

ج: خب بله جایی ممکن کسی آن‌جور بگوید، بگوید پس آن یعنی واقعاً تبعیت نیست ولی این پراه تبعیه فلذا می‌گوید که....

س: خب این‌جا حاج آقا دقیقاً همین‌طور است، این‌جا چون که بنا به تقریر امام است که امام از «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» (نساء/29) گفت نظام تعاملات شما فی‌ایّ معامله نه فقط به این توی هر معامله‌ای یک نظامی را برای شما می‌سازم می‌گویم روی حق، حالا حق را هم می‌برم روی چی؟ می‌برم روی حرف عرف، این دیگر تبعیت مطلقه‌ی

از عرف است و عرف این را در نظرشان با این که به قول حضرتعالی ممکن است مثل مکیل و موزون باشد، اگر تدقیق بکنیم ببینیم که اصلاً تبعیت نیست اصلاً حکم موضوع اش این است، حکم من شارع موضوع ام این است هرچی که تو می فهمی هست، ولو این است اما عرف این امر را که، این امر را مستبعد می داند و قوی می داند که شارعی که آمده نظامی تأسیس بکند، یک نظامی را تولید کند یک حد و مرزی بگذارد بگوید تعاملات هرچی که خودتان عقلتان رسید بروید دنبالش، هرکاری که خودتان باطل دانستید بروید کنار. آن اطلاقی که امام، بله توی مکیل و موزون این ها درست است، اما این به قول حضرتعالی ولو تدقیق کنیم تبعیت نیست موضوع شناسی است و شارع موضوع خودش را فهم عرف دانسته اما این اطلاق و این تبعیت مطلقه را امر قیچی می داند ...

ج: چرا؟

س: چون اصلاً به هر متشرعی شما پرسید بگوید آقا اگر این جور برایت تعریف کنم که دین آمده چی بگوید؟ دین آمده بگوید که همین طور مثل خیلی ها می گویند گفتار نیک پندار نیک و هرچی که نیک است، حالا خودتان بروید ببینید نیک چی هست؟ خب ما هم بگوییم این دین این همه دستور داده، نسک دارد تشریعات دارد، این ها همه کشک هرچی که خودتان می فهمید حق است در تعاملاتتان بروید دنبالش هرچی هم که باطل است بروید کنار ...

س: درست است، همان چیزی که در غایة المطاف فرمودید دیگر توی الفائق درست است حاج آقا؟....

س: نه می خواهم بگویم حاج آقا مؤید فرمایش شما هست چون توی الفائق هم همین طور جمع بندی کردید ...

س: من الفائق را نخواندم ولی این فرمایش امام این است، فرمایش امام این است که بنابر این تفصیل اطلاقی نمی توانیم با وکیل و موزون درستش کنیم، این یک استبعاد عرفی دارد از این آیه این را نمی فهمند صددرصد، صددرصد این لازمه را تالی فاسد می دانم و خلاف فهم قطعی و مسلم همه ی

ج: ببیند مثال ها، ببینید حالا شما با الفائق با ما مباحثه نکنید چون حالا ممکن است آن نظر ...

س: نه می خواهم بگویم پس جوابتان چیست؟ نمی خواهم بگویم کدام قسمت ...

ج: خدمت شما عرض شود که چیزهایی که نوشته می شود این جوری نیست که اتفاق آراء در آن باشد که، نظر مثلاً اکثریتی است. ما الان در شرع مثال هایی داریم برای این، بعضی مثال هایی داریم برای این مثلاً «عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/19)

س: این فرق می کند ...

ج: حالا صبر کن ببینیم چه فرقی می کند ...

س: خیلی فرق می کند ...

س: فرق می کند دیگر چون خودش دارد می گوید معروف ...

ج: نه می دانم، مصادیق معروف من زمن الى زمن، من قوم الى قوم مختلف می شود. مثلاً در یک قومی این کار معروف است همین کار در یک قوم دیگر اصلاً خیلی منکر است. خب خدای متعال حکمش این است که معروف است، آن که معروف است با همسران تان «عاشِرُوهُنَّ يَالْمَعْرُوفِ». الان بعضی فقهاء شاید فتوا می دهند که مثلاً «عاشِرُوهُنَّ يَالْمَعْرُوفِ» الان شامل تلفن می شود، شاید الان مثلاً موبایل هم بشود، تلفن همراه هم بشود. یعنی یک چیزی است که کسی نداشته باشد کأنّ یک نقصان بالایی توی زندگی اش هست مثلاً یا فرض کنید ماشین رختشویی، بگوید من نه شما همین جور با دست تان بشورید، مثلاً لباس های تان را با دست بشورید، مادر بزرگ ما مگر آن ها همه این جور نمی کردند؟ شما حالا.....

خب دیگر این ها «عاشِرُوهُنَّ يَالْمَعْرُوفِ» هستند. اما آن اوانلی که مثلاً این ماشین رختشویی درآمده بود و این ها یا مثلاً توی حالا ژاپن مثلاً متعارف شده بود «عاشِرُوهُنَّ يَالْمَعْرُوفِ» در ایران این مصداقش نبود بلکه زیاده خواهی بود.

بنابراین خب اگر پس بنابراین این جوری است که اولاً حجت است ما با این اطلاق مقامی می خواهیم بگویم فهم عرف را حجت قرار داده نه فهم عرف در چیز اول، موضوع سازی می کند طریق است و موضوع ثابت است. خب بنابراین نظر شارع عوض نمی شود، آن ها خطا کردند طبق حجت عمل کردند معذور هستند ...

س: پراه العرف جواب تان چی شد؟

ج: بله آقا؟

س: جواب تان نسبت به پراه العرف چی شد؟

ج: پراه العرف؟

س: یعنی ولو بالتدقیق فرمایش شما درست می شود و پراه العرف تبعیّه پس نتیجه اش این ...

ج: نه قبول نداریم که، ببینید این جور جاها

س: چی را قبول ندارید؟

ج: در این که عرف می گوید حکم شارع عوض شده، ببینید عرف دقیق، عرف دقیق نمی گوید حکم شارع ...

س: یعنی می خواهید بگویید آن تدقیقی است که عرف می فهمد؟ آن تدقیقی است که عرف می فهمد لذا لا پراه قبیحاً بعد از...

ج: بله، و می گوید که و فرقی هم با آن مثالی که می زدیم قبلاً در آن؟؟؟ آن جا موضوع می فهمیم این چنینی است. یعنی می توانیم بگویم مدّی که شارع واجب کرده، کفاره ای که واجب کرده اعم است.

خب فلذا حتی در زمان واحد هم اشکالی ندارد دیگر که پس اگر شارع آمد این را حجت قرار داد نمی توانیم بگویم خلاف کرد همان خلاف شرع است، چون عرف الان می گوید

آن‌ها اشتباه کردند، عرف الان می‌گوید مثلاً این باطل است یا این حق است. آن‌ها اشتباه کردند و نمی‌شود این‌ها را الزام کرد برای این‌که همان کار را انجام بدهید، پس خلاف شرع نیست. این غیر از این است که یک چیزی در مرئی و منظر معصوم شد خودش یعنی طریق نبود، آن بله آن اثبات می‌شود شرعیتش یا خلاف شرع بودن آن ولی این ربطی به آن ندارد.

س: ولی حاج آقا انصافاً عرف یک استیحا ش و استتکافی نسبت به این‌که افسار را کلاً بدهی دست عرف ...

ج: نه کلاً بله درست است، نه نه ببینید ...

س: در همه‌جا، در همه‌ی ابواب هرچیز خودتان تشخیص بدهید ما نوکر شما هستیم این قبیح است انصافاً ...

ج: نه اجازه بفرمایید ببینید بله همه‌جا بله، اصلاً بگویید دین برای چی فرستادی خب دست خودمان است. ولی نه همه‌جا بله، اما اگر نه همه‌جا نبود

س: فقط توی معاملات ...

ج: بله و آن وقت معاملات باطل را هم یک جاهایی تخطئه‌شان کرده.

س: ???

ج: دیگر نبسته دیگر ...

س: تخطئه کرده که حاج آقا ??? این همه مسائل و فروع را حالا به‌طوری ??? نظام تعامل، بعد یک وقت هست بیع هست، یک وقت هست عده‌ای که روی آن حالا فروع زیاد داریم، خیلی‌هایش را هم که تازه با اصل درست می‌کنیم، چرا با اصل درست می‌کنیم؟ به‌خاطر این‌که این مبنای امام را قبول نداریم و الا اگر عرف را حاکم بدانیم خیلی جاها تبعیت از عرف پیش می‌آید، چون عرف توی همه‌ی این‌ها نظر دارد.

س: لذا در «اوفوا بالعقود» هم یک عده‌ای گفتند

س: اگر این جور ببینیم این باور، بله یک وقت هست شما می‌گویید حاج آقا مثلاً یک باب خاص است مثل مکمل و موزون است، مثل ??? به معروف است این‌ها خوب است ...

ج: این‌ها که اصلاً طریق نیست ...

س: نه نه طریق را نمی‌خواهم بگویم طریق که کارش حل است، طریق که فقط می‌گفتیم حجت است و حجت کشف خلاف می‌شود آن‌که حل است. آن مبنایی که می‌گفت اصلاً موضوع باید تقید به فهم عرف بشود آن را دارم عرض می‌کنم تبعیت خیلی مستبعد است به فهم امام. باز هم توی یک باب ممکن است بگوید آقا بیع است خودش هم خط‌کش خیلی جاها تطبیق را گذاشته از آن هم عرف می‌فهمد که پس عرفیتش را اشتباه می‌فهمیده، عقل عقلاء این جور تشخیص می‌دهد، آن توی یک باب خاص خوب است. اما آن حرفی که امام می‌خواست از ته آن دریاورد از لا تأکلوها فرموده همه‌جا، همه‌ی ابواب و تعامل، آن واقعاً با هر دست متشرع‌ای بگویی من این را نمی‌فهمم، والا

از دین، خدا بیاید چنین ضابطه‌ی کلیه‌ای به من بدهد که هرطور خودتان فهمیدید ...

ج: هرچی شما باطل می‌دانید ...

س: فرقی نمی‌کند ...

س: واقعاً حاج آقا خیلی توسعه پیدا کند واقعا استیحا ش دارد، خیلی، هرچی خودتان صلاح دانستید ...

ج: نه هرچی صلاح دانستید نیست ...

س: همین می‌شود دیگر، آخرش هرچور خودتان صلاح می‌دانید، اگر خیلی گسترده بشود از معاملات بزنیم بیرون ...

س: مگر این همه فقهاء نگفتند «اوفوا بالعقود» یعنی عقود عرفیه؟ این همه عقود هم شامل ...

س: عقود باشد

س:؟؟؟ عقودش یک‌جا باطل است ...

س: توی همه‌ی مجالات زندگی هرچی شما صلاح دانستید ...

ج: خب و للكلام تتمه انشاءالله.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين